

منطق قرآن در سنجش دیگر ادیان

عبدالرحیم سلیمانی*

اشاره

قرآن مجید با پیروان چندین دین مختلف برخورد داشته و درباره عقاید و اعمال آنان داوری کرده است. سخن این است که قرآن در این مواجهه و داوری از چه منطقی پیروی کرده و چه معیاری را مدنظر قرار داده است؟ منطق و معیار قرآن با منطق و معیاری که بین پیروان ادیان مختلف در نگاه به دیگر ادیان متعارف بوده، متفاوت است. قرآن در پی عیب‌جویی نیست و میزانی از حق و حقیقت را که در ادیان است اصل قرار داده و سپس موارد باطل و انحرافی را بیان می‌کند. قرآن مشترکات ادیان را مورد توجه قرار داده است و بر همگرایی گرد آن تأکید می‌کند. قرآن مجید ادیان مختلف را با توجه به میزان حق‌پرستی و رعایت عملی اصول انسانی دسته‌بندی می‌کند و پیروان یک دین را نیز یکسان نمی‌انگارد و با همین معیار دسته‌بندی می‌کند. با این حال قرآن از حق و حقیقت کوتاه نمی‌آید و راه حق‌پرستان مؤمن را از باطل‌پرستان کافر جدا می‌کند.

مقدمه

از منابع تاریخی مربوط به حجاز پیش از اسلام و نیز از منابع تاریخ اسلام و آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به روشنی استفاده می‌شود که در هنگام ظهور اسلام ادیان مختلفی در آن سرزمین وجود داشته است. شاید بتوان گفت که دین اسلام به هنگام ظهور خود به ندرت با بی‌دینان و ملحدان روبه‌رو بوده و بیشتر افرادی که در آن منطقه

می‌زیسته‌اند به گونه‌ای دیندار بوده‌اند، هرچند دین آنان در نگاه این دین جدید از حق منحرف گشته و با باطل آمیخته شده و احیاناً از یگانه‌پرستی ناب به شرک و بت‌پرستی آشکار گراییده بود. به هر حال این سخن صحیح است که بیشتر مخاطبان اولیهٔ اسلام و قرآن انسان‌هایی بودند که به نوعی دین داشتند. روشن است که قرآن مجید همهٔ این افراد را دعوت کرده است که از دین خود دست برداشته، به دین جدید ایمان آورند. حال سخن این است که قرآن مجید با پیروان این ادیان، پیروانی که به اسلام نگراییدند، با چه منطقی برخورد کرده و با چه معیاری عقاید و اعمال آنان را سنجیده است؟ آیا قرآن ادیان قبلی را یکسره باطل دانسته است؟ آیا تعالیم و اعمال دینی آنان را به کل رد کرده است؟ آیا همه پیروان این ادیان در نظر قرآن حکمی یکسان دارند یا اینکه قرآن آنان را طبق معیاری رده‌بندی می‌کند؟ و...

پاسخ به پرسش‌های فوق و یافتن منطق و معیار قرآن مجید از این جهت اهمیت دارد که نوع نگاه به دیگر ادیان در طول تاریخ و در میان اکثر پیروان ادیان مختلف نگاهی سالم و درست نبوده است. عموم پیروان هر دینی هنگامی که دین دیگری را مورد مطالعه قرار می‌دادند، صرفاً در پی یافتن نقاط ضعف آن بودند؛ به همین جهت نقاط مثبت را یا نمی‌دیدند و یا از آن چشم‌پوشی می‌کردند. این امر به جزئی‌نگری و در نتیجه کج‌فهمی و بدفهمی منتهی می‌شد و راه گفت‌وگو را بسته بود. در گذشته این امر بسیار حاد بود و باعث دشمنی شدید بین پیروان ادیان مختلف می‌شد. هرچند در عصر حاضر اندکی وضع بهتر شده است، اما هنوز هم نمونه‌هایی از این نوع نگاه دیده می‌شود. یکی از نمونه‌های اخیر آن سخنرانی پاپ بندیکت شانزدهم است که، با استفاده‌ای ناصحیح از یک آیهٔ قرآن، اسلام را دینی ستیزه‌جو و جنگ‌طلب معرفی می‌کند و با استناد به برخی عقاید یک فرقهٔ اسلامی، اسلام را دینی می‌داند که با عقل میانه‌ای ندارد؛ البته ممکن است همین منطبق در میان مسلمانان نیز دیده شود.

سخن ما در این نوشتار این است که منطق و معیار قرآن در این زمینه با آنچه متعارف بوده متفاوت است؛ قرآن به جای عیب‌جویی و در پی نقاط منفی رفتن، نقاط مثبت را اصل قرار داده، با منطقی پسندیده به قضاوت در باب عقاید و اعمال دیگر ادیان می‌پردازد. معیار قرآن تسلیم‌بودن در مقابل حق و حق‌پرستی است و منطق قرآن این است که حق را در هر جا و هر دینی که باشد تأیید کرده، آن را اصل قرار می‌دهد و سپس

موارد باطل را گوشزد می‌کند. قرآن مجید با همین منطق و معیار، پیروان ادیان مختلف و نیز پیروان یک دین را دسته‌بندی می‌کند و همه را در یک رده قرار نمی‌دهد. در این نوشتار بیشتر بر خود ظاهر آیات قرآن تکیه کرده و به تفصیل به سخن مفسران در ذیل هر آیه نپرداخته‌ایم؛ چراکه به نظر می‌رسد جریان غالبی که در نگرش به سایر ادیان حاکم بوده است بر نحوه برداشت از آیات نیز تأثیر گذاشته است. بحث را در چند محور پی می‌گیریم:

الف) نگاه مثبت قرآن

برای بیان تفاوت نگاه مثبت و منفی مثال بسیار رایجی وجود دارد و آن اینکه انسان به دو صورت ممکن است به لیوانی که نیمه پر است نگاه کند؛ ممکن است بگوید نصف این لیوان پر از آب است و ممکن است بگوید نصف این لیوان خالی است. نگاه اول یک نگاه مثبت است و نگاه دوم یک نگاه منفی. سؤال این است که نگاه قرآن به ادیان دیگر کدام نگاه است؟ روشن است که ادیان دیگر در نگاه قرآن مجید یکسره حق یا باطل نیستند و در واقع آمیزه‌ای از حق و باطل هستند. حال سؤال این است که نگاه قرآن در وهله و مرتبه نخست به نیمه باطل آنهاست (یا منحصراً نگاه او بر این نیمه است و بر نیمه دیگر چشم می‌پوشد) یا اینکه نیمه حق را اصل قرار داده، بر آن تأکید می‌کند و سپس در مرحله بعد به نیمه باطل توجه می‌کند؟

به نظر می‌رسد که قرآن مجید مثنی دوم را در پیش گرفته است. بدون تردید منبع اصلی اعتقادات و اعمال پیروان ادیان متون مقدس آنهاست. دو دین یهودیت و مسیحیت در حجاز زمان ظهور اسلام حضوری محسوس داشته و در میان ادیان موجود در آن منطقه تنها این دو دین کتابی داشته‌اند که در دسترس بوده است. اگر یهودیت و مسیحیت زمان ظهور اسلام آمیزه‌ای از حق و باطل بوده‌اند قاعدتاً متون مقدس آنان نیز همین‌گونه بوده است. قرآن مجید به متون مقدس یهودی - مسیحی توجه داشته و درباره آنها داوری کرده است. واژه‌ای که قرآن مجید مکرر درباره این متون به کار برده، واژه تصدیق است. در آیات متعددی آمده است که این قرآن کتاب‌هایی را که نزد اهل کتاب است یا پیش روی خودش است تصدیق می‌کند.^۱ در آیات دیگری آمده است که رسول خدا

۱. بقره: ۴۱، ۸۹، ۹۱ و ۱۹۷ یونس: ۳۷ بوسف: ۱۱۱ انعام: ۱۹۲ آل عمران: ۱۳ نساء: ۴۷ فاطر: ۳۱.

کتاب‌های انبیای پیشین را که نزد اهل کتاب است و یا پیش روی اوست تصدیق می‌کند.^۱ در آیات دیگری به گونه‌ای محتوای این کتاب‌ها تصدیق شده است: «و کیف یحکمونک و عندهم التورات فیها حکم الله؛ چگونه تو را به داوری می‌گیرند در حالی که تورات نزد آنهاست که در آن حکم خدا آمده است. (مائده: ۴۳)» و «لیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیہ»؛ و باید اهل انجیل، بر پایه آنچه خداوند در آن فرو فرستاده است داوری کنند. (مائده: ۴۷)

همان‌طور که از آیات تصدیق پیداست، قرآن مجید همان تورات و انجیل موجود در دست اهل کتاب آن زمان را تصدیق کرده است؛ زیرا تعابیر این است که «آنچه نزد اهل کتاب است»، «آنچه نزد شما اهل کتاب است»، «آنچه پیش روی آن است». این امر در دو آیه‌ای که نقل شد بسیار روشن‌تر است؛ چراکه در آیه اول اهل کتاب همان زمان را مؤاخذه می‌کند و در آیه دوم به اهل انجیل دستور می‌دهد و از قرائن معلوم است که اهل انجیل همان زمان مقصود است.

با توجه به این شکی وجود ندارد که آیات قرآن مجید متون انبیای پیشین را تصدیق می‌کند و برخی از مفسران از قول اکثر مفسران نقل کرده‌اند که از برخی آیات^۲ می‌توان تصدیق همه متون انبیای پیشین را برداشت کرد.^۳ در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا متون مقدس این ادیان در زمان ظهور اسلام همین متون فعلی بوده‌اند یا اینکه آن متون با آنچه امروزه در دسترس ماست، متفاوت بوده است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که دو مجموعه عهد قدیم و عهد جدید از مدت‌ها قبل از ظهور اسلام به همین شکل کنونی درآمده و مورد قبول یهودیان و مسیحیان واقع شده است. نسخه‌هایی خطی از کتاب مقدس در موزه‌ها موجود است که مربوط به سده‌های سوم و چهارم میلادی، یعنی چند قرن قبل از اسلام می‌باشند.^۴ هرچند این نسخه‌ها کامل نیستند و بخش‌هایی از آنها از بین رفته است؛ اما در کل این را به وضوح نشان می‌دهند که حداقل از قرن چهارم میلادی به این طرف تغییری در کلیت و الفاظ کتاب مقدس به وجود نیامده است. باید این نکته را نیز اضافه کنیم که در زمان ظهور اسلام، و حتی پس از آن، سرزمین حجاز به هیچ وجه یک مرکز مهم علمی برای یهودیان و مسیحیان نبوده است و در آن زمان این دو دین در

۱. بقره: ۱۰۱؛ آل عمران: ۸۱.

۲. بقره: ۹۷.

۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۲۱۲.

۴. میلر، و. م.، تاریخ کلیسای قدیم، ص ۱۷۷ جان الدر، باستان‌شناسی کتاب مقدس، ص ۱۱۶.

دیگر نقاط دنیا مراکز علمی بزرگ، دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های مهمی داشته‌اند. بنابراین ممکن نبوده که در یک منطقه دورافتاده کتاب مقدس آنان تغییر کند و این تغییر به مراکز علمی معتبر سرایت کند.

صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۴۳ از سوره مائده «و کیف یحکمونک...» می‌گوید: «این آیه اجمالاً توراتی را که امروزه در دست یهود است تصدیق می‌کند. این تورات همان کتابی است که عزرا پس از اسارت بابلی گردآوری کرد و این کتاب همانی است که در زمان پیامبر اسلام بوده و قرآن تصدیق می‌کند که در همین کتاب حکم خداست»^۱. همچنین ایشان در تفسیر آیه ۴۸ از سوره آل عمران «و یعلمه الکتاب و الحکمة و التوراة و الانجیل» می‌گوید: «توراتی که قرآن در این آیه می‌گوید همان توراتی است که خدا به موسی نازل کرد و آن تورات با اسفاری که امروزه در دست یهود است و سند آن به دوره هخامنشیان [قرن پنجم پیش از میلاد] می‌رسد متفاوت است. اما قرآن این را تصدیق می‌کند که توراتی که در زمان پیامبر بوده با تورات اصلی به طور کلی مخالف نبوده، هرچند تغییراتی در آن تورات اصلی به وجود آمده است. قرآن به وضوح این نکته را می‌رساند که در تورات موجود در زمان پیامبر مطالب حق بوده است»^۲. صاحب تفسیر المنار در تفسیر آیه ۴۱ از سوره بقره «مصدقاً لما معکم» می‌گوید: «مقصود تعالیم تورات و دیگر کتب انبیا از قبیل توحید و نهی از کارهای زشت و امر به کارهای نیک و اموری که باعث سعادت می‌شود است». او در تفسیر آیه ۹۱ از سوره بقره «مصدقاً لما معکم» می‌گوید: «مقصود این است که قرآن در اموری مانند توحید، اصول دین و اهداف این کتاب‌ها با آنها موافق است»^۳.

به هر حال قرآن مجید در موارد متعددی اموری را که مربوط به اهل کتاب است تصدیق کرده است. در برخی از این موارد از تعبیر «بین یدی» یا «بین یدیه» استفاده شده که به این معناست که قرآن یا پیامبر آنچه پیش رویش است را تصدیق کرده است. ظاهر این عبارت آن است که قرآن یا پیامبر همان چیزی را تصدیق کرده که در آن زمان موجود بوده است. به فرض که کسی بگوید همان کتاب اصلی - که بر موسی و عیسی نازل شده - نزد قرآن یا پیامبر حاضر بوده است یا بگوید مقصود از «بین یدی» این است که این کتب

۱. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۲.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۳. رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۳۸۰.

پیش‌تر آمده است، اما در شش مورد تعبیر این است که قرآن یا پیامبر آنچه را که نزد شما، اهل کتاب، یا نزد آنان است تصدیق می‌کند و همان‌طور که مفسران برداشت کرده‌اند مقصود از «آنچه...» کتاب است. نباید تردید کرد که قرآن در این شش آیه چیزی را تصدیق می‌کند که در آن زمان موجود بوده است؛ حتی اگر کسی بگوید مقصود از «آنچه نزد شماست» خصوص کتاب نیست، باز در بحث ما فرقی نمی‌کند. پس قرآن، کتاب یا تعالیمی که نزد اهل کتاب بوده است را تصدیق می‌کند. اما این تصدیق کلی است و به معنای این نیست که همه جزئیات تصدیق شده است. در واقع این تصدیق فی الجمله است نه بالجمله و تصدیق امور زیربنایی و اساسی است نه همه محتوا. این نکته‌ای است که از آیات دیگر به آن پی می‌بریم. از مجموع آیات مربوط به اهل کتاب این نکته برداشت می‌شود که قرآن اصل را بر تأیید قرار داده است؛ اما در کنار این تأیید و پس از آن، انتقادات را نیز بیان می‌کند. قرآن مجید متون انبیای پیشین را تصدیق می‌کند و البته این نکته را یادآوری می‌کند که قرآن بر آن متون هیمنه و اشراف دارد و ضعف‌های آنها را گوشزد می‌کند.^۱ برای مثال قرآن متون مسیحی را، با اینکه در این متون عیسی الوهیت دارد، تصدیق می‌کند؛ اما پس از تأیید اصل خداشناسی و یگانه‌پرستی این متون خطاهای آنها، از جمله الوهیت دادن به مسیح، را گوشزد می‌کند و از مسیحیان می‌خواهد که از این امور دست بردارند.^۲ همچنین، هرچند قرآن مجید متون مقدس یهودی - مسیحی را تصدیق کرده است، اما در عین حال گوشزد می‌کند که آنچه قرآن در باب داستان‌ها و سرگذشت انبیا می‌گوید، روایت صحیح این داستان‌هاست «ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون»؛ بی‌گمان این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آن اموری که در آن اختلاف دارند باز می‌گوید. (نمل: ۷۶) گاه آنچه قرآن در این زمینه می‌گوید با آنچه در متون پیشین آمده تفاوت زیادی دارد.

قرآن مجید اصول زیربنایی و اساسی همه ادیانی که در آن منطقه حضور داشتند را مورد تأیید و تصدیق قرار می‌دهد و این اصول را راه نجات و رستگاری می‌شمارد: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصراری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ بی‌گمان از کسانی که (به اسلام) ایمان آورده‌اند و یهودیان و مسیحیان و صابئان، کسانی که به خداوند و روز

بازپسین ایمان دارند و کاری شایسته می‌کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی خواهند داشت و نه اندوهگین می‌گردند. (بقره: ۶۲، قس: مائده: ۶۹)

این آیه - به غیر از اینکه نشان‌دهنده عدل الاهی در مبحث نجات‌شناسی است^۱ - بیان می‌کند که در ادیان نامبرده این اصول (ایمان به خدا و آخرت، و عمل صالح) مورد تأکید و درخواست می‌باشد و اگر پیروان آنها به همان اصولی که در دین خود آنان مورد تأکید است عمل کنند رستگار می‌شوند. در واقع این آیه به طور ضمنی پذیرفته است که در این ادیان اصول مهم و کلیدی مورد تأکید قرار گرفته است.

این نکته حتی در رابطه با مشرکان نیز صدق می‌کند. مشرکان حجاز که دینشان ریشه در دیانت توحیدی ابراهیم خلیل (ع) داشت به تدریج از توحید ناب به ورطه شرک سقوط کرده بودند و چون مخاطبان اولیه اسلام و پیامبر بیشتر همین مشرکان بودند در دین اسلام بیش از هر چیز دیگر بر توحید و یگانه‌پرستی تأکید شده است. هرچند خداشناسی مشرکان در نظر قرآن مجید اشکالات بسیار جدی دارد، اما قرآن منطق خود را درباره همین مشرکان نیز رعایت کرده، بخشی از خداشناسی آنان را که صحیح و درست است بسیار برجسته می‌کند. مشرکان بت‌های خود را که از چوب، سنگ و اشیای دیگر ساخته شده بودند می‌پرستیدند. اما آیا آنان این بت‌ها را خدای خود می‌دانستند؟ آیا آنان خلق و تدبیر جهان را به این بت‌ها نسبت می‌دادند؟ قرآن مجید در شش آیه این نکته را نفی می‌کند. هر شش آیه با این تعبیر آغاز می‌شود که «اگر از آنان بپرسی» و در دنباله آمده است «که خالق یا مدبر عالم کیست؟». پاسخ مشرکان این است که خالق و مدبر جهان خدای تعالی است: «و لئن سألنهم من خلق السماوات و الارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله»، «و لئن سألنهم من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض من بعد موتها ليقولن الله»؛ و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است، خواهند گفت: خداوند... و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان، آبی فرو فرستاد و بدان زمین را پس از آنکه مرده بود، زنده گردانید؟ خواهند گفت: خداوند. (عنکبوت: ۶۱ و ۶۳).^۲

در پایان این آیات خداوند مشرکان را مورد مؤاخذه قرار داده که «پس چرا از حق بر

۱. رک: طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۲ رشیدرضا، پیشین، ج ۱، ۳۳۸-۳۴۴.

۲. قس: لقمان: ۲۵، الزمر: ۳۸، الزخرف: ۹ و ۸۷.

می‌گردند» یا «چرا تعقل نمی‌کنند». گویا مشرکان تا اینجای کار را خوب پیش آمده و در مسیر حق قرار دارند؛ اما از اینجا به بعد را خطا رفته‌اند و به بت‌ها توجه کرده‌اند. خطای مشرکان این است که گمان کرده‌اند بت‌ها آنان را به خدای تعالی نزدیک می‌کنند: «والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی»؛ کسانی که به جای خدا ما اینان سرورانی گرفته‌اند گردانند، [می‌گویند] را جز برای آنکه ما را به خداوند خوب نزدیک نمی‌پرستیم. (الزمر: ۳)

پس در مورد خداپرستی مشرکان نیز، که بیشترین اشکال را دارد، قرآن مجید ابتدا به نیمه حق آن توجه کرده و آن را برجسته کرده است و سپس به انتقاد از بخش باطل آن پرداخته است. همچنین قرآن مجید آداب و رسوم پسندیده همین اعراب مشرک، مانند حکم ماه‌های حرام^۱ را امضاء کرده است. پس تا اینجا سخن این است که قرآن مجید در برخورد با ادیان دیگر در وهله نخست به نیمه حق توجه کرده، آن را برجسته می‌کند و سپس رگه‌های باطل را گوشزد می‌کند.

ب) توجه به مشترکات

لازمه سخن بخش قبل این است که قرآن مجید به مشترکات ادیان و همگرایی آنها، تا جایی که ممکن است، توجه دارد. قرآن بخش حق ادیان مختلف را تأیید و برجسته می‌کند، این امر نشان‌دهنده آن است که اسلام در آن بخش با آن ادیان اشتراک دارد. قرآن با برجسته کردن این بخش از ادیان به دنبال همگرایی با دیگر ادیان است؛ زیرا هرگاه مشترکات برجسته می‌شوند، همگرایی مورد نظر است.

قرآن مجید بر این نکته، یعنی توجه به مشترکات، تصریح کرده است: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا أشهدوا باننا مسلمون»؛ بگو ای اهل کتاب؛ بیاید بر کلمه‌ای که بین ما و شما برابر است، هم داستان شویم که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او ندانیم و برخی از ما، برخی دیگر را به جای خداوند، به خدایی نگیرد؛ پس اگر روی گردانند، بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم. (آل عمران: ۶۴) در این آیه هم مهم‌ترین مصداق مشترکات بیان مسلمانان و اهل کتاب مشخص شده است و

هم از اهل کتاب خواسته شده است که با مسلمانان نسبت به این امر همراه متحد شوند. قرآن به چهار گروه یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و صابئین اشاره کرده است. مسلماً قرآن یهودیان و مسیحیان را جزو اهل کتاب می‌داند دربارهٔ اینکه آیا این واژه زرتشتیان را نیز شامل می‌شود یا نه، اختلاف نظر وجود دارد و در مورد صابئین عدهٔ کمتری به آن قائل بوده است. به هر حال در آیهٔ ۶۲ از سوره بقره، همان‌طور که گذشت، اصل وجود ایمان به خدا در سه دین از چهار دین، یعنی غیر از دیانت زرتشتی، مورد اشاره قرار گرفته است. اینکه اهل کتاب شامل کدام یک از این ادیان می‌شود، بحث فعلی ما نیست؛ اما از این آیه برداشت می‌شود که همهٔ اهل کتاب یگانه‌پرست هستند.

در اینجا یک بحث مهم دیگر می‌تواند مطرح شود. قرآن مجید بر یگانه‌پرستی تأکید کرده و آن را اصل مشترک اهل کتاب و اسلام شمرده است. اما سخن این است که قرآن مجید در تطبیق اصل یگانه‌پرستی و توحید چه میزان سخت‌گیری کرده است. به نظر می‌رسد قرآن در این امر با نهایت تسامح برخورد کرده و همین که یک قوم خود را موحد بداند کافی دانسته است. بدون تردید مسیحیت یکی از ادیانی است که واژهٔ اهل کتاب شاملش می‌شود و بلکه روشن‌ترین مصداق آن است؛ پس خطاب «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء...» شامل مسیحیان نیز می‌شود. بنابراین قرآن مجید مسیحیان را موحد و یگانه‌پرست به حساب آورده است. اما از سوی دیگر دو نکته وجود دارد که این مسئله را مشکل می‌کند. در بخش‌هایی از عهد جدید، حضرت عیسی الوهیت دارد؛ او موجودی ازلی و غیر مخلوق، و بلکه خالق، و هم‌ذات با خداست. هر چند در سه قرن اول میلادی کسانی در میان مسیحیان با الوهیت مسیح مخالف بوده‌اند، اما از قرن چهارم - و یا به طور دقیق‌تر از سال ۳۸۱ م. پس از شورای قسطنطنیه و با زور شمشیر امپراتور ثئودوسیوس - همهٔ کسانی که اندیشهٔ الوهیت مسیح را قبول نداشتند از بین رفتند و از آن زمان به بعد مسیحیان عموماً قائل به الوهیت مسیح بوده‌اند.^۱ بنابراین مسیحیان زمان ظهور اسلام نیز به الوهیت مسیح معتقد بوده‌اند و خود قرآن مجید بارها و بارها این عقیده آنان را مطرح کرده و آن را با شدت رد کرده است. سؤال این است که اگر مسیحیان قائل به الوهیت مسیح بوده‌اند، چگونه قرآن مجید آنان را موحد به حساب آورده است؟ از سوی دیگر از اوایل قرن چهارم میلادی آموزه «تثلیث» رسماً وارد مسیحیت شد و

در سال ۳۸۱ م. بر اساس فرمان ثئودوسیوس هر کس قرائتی از مسیحیت غیر از قرائت تثلیثی را می‌پذیرفت باید مجازات می‌شد و از آن زمان همه مسیحیان اصل تثلیث را قبول داشته‌اند. مطابق این اصل در الوهیت یک ذات و سه شخص مجزا وجود دارد. قرآن مجید تثلیث مسیحی را مطرح و آن را رد کرده است. حتی اگر قرآن مستقیماً آن را رد نمی‌کرد، اینکه در آیات متعددی هر درجه از الوهیت یا ازلی بودن مسیح را رد کرده و بر این تأکید کرده است که او نیز یکی از مخلوقات خداست برای رد تثلیث کافی بود؛ چراکه مسیح شخص دوم تثلیث است و با انکار الوهیت او تثلیث مورد خدشه واقع شده است.

حال سخن این است که چگونه قرآن مجید که بارها الوهیت مسیح و تثلیث را رد کرده، آن را کفر می‌داند، مسیحیان را موحد به حساب آورده است؟ آیا تناقضی در کار است؟

پاسخ این است که هرچند به اعتقاد قرآن تثلیث با توحید قابل جمع نیست و منافی آن است، اما مسیحیان می‌گویند - و در متون مقدس آنان نیز مورد تأکید قرار گرفته است - که اصل اول و اساسی توحید و یگانه‌پرستی است و هر کس سخنی غیر از این داشته باشد کافر است. اما به گمان آنان دیدگاهی که در باب الوهیت مسیح یا تثلیث دارند به توحید لطمه‌ای نمی‌زند. آنان می‌گویند با اینکه توحید اصل مسلم است اما تثلیث با توحید قابل جمع است و تلاش بسیاری می‌کنند که این امر را اثبات کنند.

البته تلاش مسیحیان در این زمینه موفق‌آمیز نیست و آنان نمی‌توانند و نتوانسته‌اند بیان خردپسندی برای جمع بین توحید و تثلیث ارائه دهند؛ بنابراین، اعتقاد آنان که تثلیث به توحید لطمه نمی‌زند، اعتقادی بسیار خطاست. اما به اعتقاد قرآن این امر یگانه‌پرست بودن آنان را خدشه‌دار نمی‌کند. مثالی از جهان اسلام به روشن شدن موضوع کمک می‌کند. گروه صفاتی به صفات جدای از ذات و قدیم برای خدا اعتقاد داشته و دارند. اما گروه‌هایی از مسلمانان، مانند شیعه و معتزله، به آنان اعتراض می‌کنند که لازمه این قول این است که در واقع هشت موجود قدیم و ازلی وجود داشته باشد و این در واقع شرک است. از خطبه اول نهج البلاغه نیز می‌توان این استدلال را برداشت کرد. اما هیچ مسلمانی به خود اجازه نداده است که صفاتی را - که بخش عظیمی از جهان اسلام را تشکیل می‌دهند - مشرک به حساب آورد. دلیل این امر این است که اصل اولی و حتمی

در اعتقاد این گروه یگانگی خداست؛ اما گمان می‌کنند که اعتقاد به صفات جدای از ذات به توحید لطمه نمی‌زند. هرچند این گمان آنان خطاست، اما آنان واقعاً موحد هستند. بنابراین با اینکه مسیحیان اعتقاداتی در باب مسیح و تثلیث دارند که به توحید لطمه می‌زند، اما قرآن مجید همین که آنان بر توحید تأکید می‌کنند و به آن اعتراف می‌کنند آنان را موحد می‌شمارد.

شاید در اینجا گفته شود که مشرکان حجاز نیز، همان‌طور که خود قرآن مجید بیان می‌کند، قائل به این بوده‌اند که خالق و مدبر عالم تنها خداوند است و پرستش بت‌ها به این علت است که آنها واسطهٔ تقرب یا شفاعت هستند. فرق اینان با مسیحیان چیست که قرآن مسیحیان را موحد به حساب آورده و اینان را از جرگهٔ موحدان خارج کرده است؟ پاسخ این است که مسیحیان می‌گویند و تأکید می‌کنند که یک ذات الهی بیشتر وجود ندارد و تنها او را باید پرستید؛ اما مشرکان چوب‌ها و سنگ‌ها را با اینکه جدای از خدا و حتی مخلوق خدا می‌دانند، می‌پرستند. این کار قطعاً پرستش غیرخداست.

سخنی شبیه آنچه دربارهٔ مسیحیان گذشت دربارهٔ زرتشتیان نیز صدق می‌کند. هرچند دربارهٔ اهل کتاب بودن زرتشتیان قدری اختلاف وجود دارد و کسانی با آن مخالف‌اند، اما بر فرض که - همان‌طور که عدهٔ زیادی بر این نظرند - آنان اهل کتاب باشند، چگونه قرآن مجید آنان را موحد و یگانه‌پرست به حساب آورده است؟ زیرا همان‌طور که معروف است، زرتشتیان متهم به ثنویت و دوگانه‌پرستی هستند.

در پاسخ به این سؤال باید بگوییم که متون مقدس زرتشتی - که اوستا خوانده می‌شود - دو بخش است. یک بخش آن - که بسیار کوتاه‌تر است و «گات‌ها» خوانده می‌شود - بسیار متقدم است و محققان بر آنند که قدمت این نوشته‌ها می‌تواند به زمان خود زرتشت برسد. بخش‌های دیگر اوستا - که مفصل‌تر هستند - بسیار متأخرترند. بر اساس بخش متقدم اوستا، گات‌ها، اهورامزدا (آفریننده دانای بزرگ) دو فرزند همزاد دارد که سپنته‌مینو (دارای سرشت نیک) و انگره‌مینو (دارای سرشت پلید) یا اهریمن هستند. جهان به دو بخش «آشا» (راستی و درستی) و دروغ (ناراستی و نادرستی) تقسیم می‌شود و همهٔ موجودات عالم به یکی از این دو بخش تعلق دارند. منشأ و حاکم «آشا» سپنته‌مینو و منشأ و حاکم «دروغ» انگره‌مینو و اهریمن است. در این بخش از اوستا اهورامزدا در رأس قرار دارد و در نهایت منشأ همهٔ هستی است؛ بنابراین مشکلی از نظر توحید در

خالقیت ندارد. اما در بخش متأخر اوستا، اهورامزدا مساوی سپننه‌مینو است و در مقابل انگره‌مینو یا اهریمن قرار دارد و نیکی‌های عالم به اهورامزدا و بدی‌ها و پلیدی‌ها به انگره‌مینو منسوب است.^۱ در واقع بخش متأخر اوستا مشکل توحید در خالقیت دارد و تعبیر ثنوی درباره آن صدق می‌کند. گویا در زمان ظهور اسلام اعتقاد رایج زرتشتیان بر اساس این بخش متأخر بوده است.

اما برخی از نویسندگان معاصر زرتشتی بر این تأکید می‌ورزند که اهورامزدا «یگانه» است و تنها او خالق همه چیز است. این عده دوگانه‌پرستی را تهمت به زرتشتیان می‌شمارند و می‌گویند در دیانت زرتشتی ثنویت اخلاقی وجود دارد، نه ثنویت در خالقیت؛ زیرا زرتشتیان اهریمن را خالق چیزی نمی‌دانند.^۲ به نظر می‌رسد که سخن نویسنده فوق بر بخش متقدم اوستا مبتنی است، اما در بخش متأخر ثنویت در خالقیت وجود دارد. اگر کسی بخش متقدم اوستا و سخن کسانی مانند نویسندگان فوق را در نظر بگیرد، باید بگوید دیانت زرتشتی نه در خالقیت و نه در عبادت و پرستش ثنوی نیست؛ اما اگر بخش متأخر اوستا را در نظر بگیریم به گونه‌ای مشکل ثنویت در خالقیت پیدا می‌شود. اما آنچه مهم است این است که نه در بخش اول و نه در بخش دوم هرگز اهریمن به این معنا الوهیت ندارد که مورد پرستش قرار گیرد. در همه بخش‌های اوستا بر این تأکید شده است که زرتشتیان باید دشمن اهریمن باشند و از او دوری کنند و تنها و تنها اهورامزدا را بپرستند. پس این قسمت از سخنان نویسنده فوق که می‌گفت «دوگانه‌پرستی تهمت به زرتشتیان است» کاملاً درست است. زرتشتیان هیچ‌گاه دوگانه‌پرست نبوده‌اند.

حال به قرآن باز می‌گردیم. قرآن اصل مشترک بین اهل کتاب و مسلمانان را «یگانه‌پرستی» به حساب آورده است و فرمان می‌دهد که «جز خدا را نپرستیم». این امر به روشنی درباره زرتشتیان نیز صادق است و سخن بسیار دقیقی است. سخن این بخش را باید این‌گونه جمع‌بندی کنیم که قرآن مجید اولاً بر مشترکات و همگرایی تأکید کرده و ثانیاً در اینکه این مشترکات شامل پیروان کدام ادیان می‌شود سخت‌گیری نکرده است.

۱. رک: مهرداد بهار، ادیان آسیایی، ص ۴۵۲.

۲. رک: رسم شهزادی، زرتشت و آموزش‌های او، ص ۷۷ و ۱۳۰.

ج) معیار رده‌بندی پیروان ادیان مختلف

در دو بخش قبل گفته شد که اولاً توجه اولیه قرآن به بخش حق و درست ادیان است و ثانیاً قرآن پیروان ادیان را به توجه به مشترکات و همگرایی فرامی‌خواند. سخن دیگر این است که قرآن مجید برای رده‌بندی ادیان مختلف و پیروان آنها چه معیاری دارد؟ آیا معیار قرآن مجید در رده‌بندی ادیان و پیروان آنها اصول عقیدتی و دستورات عملی ظاهری ادیان است؟ اگر چنین باشد به نظر می‌رسد که قرآن مجید باید یهودیت و یهودیان را به‌عنوان برترین برگزیند؛ زیرا با یک نگاه ظاهری نیز می‌توان این نکته را دریافت که به لحاظ اصول ظاهری یهودیت شبیه‌ترین دین به اسلام است. قرآن مجید دو دین یهودیت و مسیحیت را به تفصیل مورد بحث قرار داده است. هرچند قرآن مجید نقدهایی بر عقاید و اصول یهودیان دارد، اما این نقدها جزئی و موردی بوده و چندان ریشه‌ای و زیربنایی نیستند. این در حالی است که قرآن اصول اساسی و زیربنایی مسیحیت، مانند تثلیث و الوهیت مسیح، را با شدت هر چه تمام‌تر مورد نقد قرار می‌دهد. اما سؤال اساسی این است که در مجموع، قرآن مجید کدام یک را به اسلام و تعالیم آن نزدیک‌تر می‌داند؟

تعالیم قرآن مجید در بعد خداشناسی به تعالیم یهودیت بسیار نزدیک‌تر از مسیحیت است؛ چراکه هرچند هم یهودیت و هم مسیحیت بر توحید تأکید می‌کنند، اما مسیحیان معتقد به تثلیث هستند و قرآن آن را با توحید قابل جمع نمی‌داند.^۱ در بعد نبوت دیدگاه قرآن با دیدگاه مسیحیان اختلاف زیادی دارد؛ چراکه اولاً مسیحیت نبوت را امری موقتی و مربوط به دوره قبل از صلیب می‌داند و ثانیاً به گفته مسیحیان انبیا برای تعلیم شریعت و حفظ و رعایت آن آمده‌اند و شریعت هیچ‌گاه نجات و رستگاری نهایی انسان را به ارمغان نمی‌آورده است، بلکه نجات تنها با ایمان به مسیح حاصل می‌شود^۲ و ثالثاً خود عیسی مسیح در نگاه آنان نه یکی از پیامبران خدا، بلکه خدای مجسم است و قرآن مجید هیچ یک از این سخنان را بر نمی‌تابد. اما آموزه یهودی در باب نبوت به دیدگاه اسلامی نزدیک است. در رابطه با آموزه معاد یهودیت و مسیحیت زمان اسلام هر دو بر آن تأکید می‌کرده‌اند و در هیچ یک از دو دین در این باره اختلافی نبوده است و در حیطه اخلاق

۱. فس: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۱. ۲. رک: رساله پولس به رومیان، باب‌های ۵، ۳.



نیز هر دو دین به گونه‌ای بر اخلاق تأکید می‌کرده‌اند. یکی از اموری که باعث شده است که بسیاری اسلام و یهودیت را شبیه بدانند شریعت یهودی است؛ زیرا نه تنها در میان این دو دین، بلکه در میان کل ادیان جهان، تنها دینی که شریعت و فقهی شبیه فقه اسلام دارد یهودیت است؛ اما مسیحیت دوره شریعت را مربوط به قبل از صلیب مسیح می‌داند و می‌گوید دوره حکومت شریعت با صلیب مسیح پایان یافته است.^۱

برخی بر اساس همین ظواهر، در میان ادیان زنده جهان نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین دین به اسلام را یهودیت می‌دانند. اما موضع خود قرآن مجید در این باره چیست؟

قبل از ورود به این بحث باید به نکته‌ای اشاره کنیم و آن اینکه وقتی دو چیز با هم مقایسه می‌شوند گاهی صرف اجزای ظاهری در نظر گرفته می‌شود و گاهی برای مقایسه حتماً باید فراتر از اجزای ظاهری رفت. اگر بخواهیم دو دوچرخه که ساخت دو کارخانه متفاوت هستند را با هم مقایسه کنیم چرخ، تنه، رکاب، زنجیر، زین و... و نیز، نتیجه ترکیب این اجزا یعنی، قدرت، سرعت و... را در دو دوچرخه مقایسه می‌کنیم. در مقایسه دو دوچرخه تنها اجزای ظاهری در نظر گرفته می‌شود و نه چیزی فراتر از آن؛ چراکه دوچرخه چیزی فراتر از اجزای ظاهری ندارد. اما اگر بخواهیم دو انسان را با هم مقایسه کنیم، مثلاً اگر بخواهیم ابن سینا را با سهروردی مقایسه کنیم، آیا درست است که سراغ اجزای ظاهری، مانند قد، وزن، رنگ پوست، رنگ مو و... برویم؟ معلوم است که چنین کاری خنده‌دار است. دلیل این امر این است که انسان غیر از اجزای ظاهری، بخش‌ها و ساحت‌های دیگری نیز دارد که اتفاقاً آنها اصل هستند و انسانیت انسان را در آن بخش باید جست‌وجو کرد. انسان غیر از جسم، روح نیز دارد و انسانیت او مربوط به روح اوست.

حال سؤال این است که دین چگونه است؟ اگر دین مانند دوچرخه باشد، یعنی اینکه دین تنها همین اجزای ظاهری‌اش باشد، در این صورت سخن کسانی که می‌گویند شبیه‌ترین و نزدیک‌ترین دین به اسلام یهودیت است، اندکی قابل دفاع‌تر می‌شود. اما اگر کسی بگوید دین مانند انسان است، به این معنا که علاوه بر اجزای ظاهری، روحی دارد که در همه این اجزا سریان و جریان دارد، در این صورت نمی‌توان با صرف نگاه به اجزای ظاهری حکم به شباهت یا عدم شباهت و نزدیکی و عدم نزدیکی داد.

عالمان یهودی نزد عیسی می آیند و از او می پرسند که بزرگترین حکم شریعت کدام است. عیسی می گوید بزرگترین حکم شریعت این است که خداوند خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار، این بزرگترین و اولین حکم دین است و دومین حکمی که به همان اندازه مهم است این است که همسایه خود را به اندازه خود دوست بدار. عیسی در ادامه می گوید کل تورات و کتب انبیاء در این دو حکم خلاصه می شود.^۱ چگونه می شود که خلاصه کل تورات و کتب انبیاء، یعنی کل دین، عشق به خدا و همنوع باشد؟ این عشق و محبت روح دین است و باید در سراسر دین سریان و جریان داشته باشد. بقیه احکام و دستورات و هر چیز دیگری که در دین آمده، بدن دین است و بدن در صورتی ارزش دارد که همراه روح باشد. عیسی در جای دیگر به عالمان یهود به شدت اعتراض می کند که چرا با اینکه احکام را به جا می آورند، از این روح غفلت کرده اند.^۲

در دین اسلام از معصوم سؤال می شود که آیا در دین عشق وجود دارد؟ معصوم پاسخ می دهد که مگر دین غیر از عشق است.^۳ پس روح دین عشق و محبت است. در قرآن مجید خطاب به پیامبر آمده است که «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»؛^۴ ما تنها و تنها تو را برای رحمت به عالمیان فرستادیم. در قرآن مجید هیچ صفتی برای خداوند به اندازه رحمت تکرار نشده است. پس دین روح دارد و آن رحمت و محبت است. ممکن است دو دین علی رغم شباهت اجزای ظاهری، در اصل از هم دور باشند؛ زیرا اصل و اساس دین روح آن است و ارزش دین به روح آن و میزانی که آن روح در اجزای ظاهری سریان دارد بستگی دارد. بنابراین ممکن است دو دین به لحاظ اجزای ظاهری شباهت زیادی به هم نداشته باشند، اما به لحاظ روح و میزان سریان آن به هم شبیه باشند. پس سخن این است که در مقایسه ادیان نمی توان صرفاً به اجزای ظاهری توجه کرد. به بحث معیار قرآن بر می گردیم. قرآن مجید در دو آیه زیر به گونه ای مسیحیان و یهودیان را با هم مقایسه کرده است:

«لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود و الذین اشركوا و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلك بان منهم قسیسین و رهباناً و انهم لا یستکبرون»؛^۱ بی گمان یهودیان و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان

۲. متی، ۲۳:

۴. انبیاء: ۱۰۷.

۱. متی، ۲۲: ۴۶-۳۴.

۳. ابن حبرون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۱.

می‌یابی و نزدیک‌ترین آنان در دوستی به مؤمنان کسانی را می‌یابی که می‌گویند ما مسیحی هستیم، این از آن روست که برخی از آنان کشیشان و راهبانی هستند که گردن‌کشی نمی‌کنند و استکبار نمی‌ورزند. (مائده: ۸۲)

در آیه‌ای دیگر آمده است:

«و من اهل الكتاب من ان تأمنه بقنطار يؤده اليك و منهم من ان تأمنه بدينار لا يؤده اليك الا ما دمت عليه قائماً ذلك بانهم قالوا ليس علينا في الاميين سبيل و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون»؛ و از اهل کتاب کسی هست که اگر یک قنطار بدو [یک پوست گاو پراز زر یا سیم هست] بسپاری، به تو باز پس می‌دهد و از ایشان کسی نیز که چون دیناری بدو بسپاری به تو باز نخواهد داد مگر آنکه پیوسته بر سرش کسانی ایستاده باشی؛ این بدان روی است که آنان می‌گویند امی‌ها را بر [که کتاب آسمانی ندارند] زیان ما راهی نیست. و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان می‌دانند. (آل عمران: ۷۵)

در آیه نخست سخن این است که یهودیان با اهل ایمان - که معلوم است قرآن مجید آنان را اهل حق می‌داند - بیشترین دشمنی را دارند و مسیحیان، در مقایسه با پیروان ادیان دیگر، نسبت به اهل ایمان بیشترین دوستی و محبت را دارند. اما آیا این دشمنی یا دوستی با مؤمنان با علم و آگاهی است یا از روی جهل و ناآگاهی. از قسمت آخر آیه برداشت می‌شود که از روی علم و آگاهی است، چراکه علت مؤدت مسیحیان را این می‌داند که در میان آنان کشیشان و راهبانی هستند که استکبار نمی‌ورزند؛ پس معلوم می‌شود که این دشمنی به خاطر عناد با حق و گردن‌کشی در مقابل حق و حقیقت است،^۱ اما آن دوستی و محبت به خاطر خضوع و سرسپردگی در مقابل حق و حقیقت است. بنابراین یکی از معیارهای مهم و کلیدی قرآن مجید برای رده‌بندی پیروان ادیان، که شاید سایر معیارها نیز به همین معیار برگردد، میزان گردن‌نهادن به حق و حقیقت است. مسیحیان زمان پیامبر مقام بالاتری نسبت به یهودیان داشته‌اند؛ زیرا در مقابل حق بیشتر تسلیم بوده‌اند؛ این در صورتی است که، همان‌طور که گذشت، به لحاظ ظاهر اصول و فروع اعتقادات یهودیان به مسلمانان شباهت بیشتری دارند.

۱. قس: رشیدرضا، پیشین، ج ۷، ص ۱۷؛ محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۶، ص ۸۱.

از آیه فوق برمی آید که یهودیان زمان پیامبر با حق و حقیقت عناد داشته، تسلیم نمی شده‌اند؛ اما مسیحیان وضعیت بهتری داشته‌اند. اما آیا این تفاوت، تفاوت این دو دین است یا اینکه صرفاً تفاوت پیروان آنها در آن مقطع خاص زمانی بوده است؟ ممکن است کسی بگوید این تفاوت از دین ناشی شده است؛ زیرا یهودیت یک دین قومی است، یعنی در آن دیانت و قومیت چنان به هم آمیخته‌اند که جدایی ناپذیرند. به اعتقاد یهودیان یهودیت دینی است که برای قوم اسرائیل آمده و مخصوص آنان است. در میان یهودیان از قبل از اسلام نیز این اندیشه وجود داشته است که قوم اسرائیل موقعیت ویژه‌ای نزد خدا دارد و حتی این اندیشه وجود داشته و دارد که بنی اسرائیل به لحاظ خلقت و خون متفاوت و بالاتر از دیگران هستند و...^۱ به هر حال روحیه قومی و جدا دانستن خود از دیگر مردم، روحیه استکبار و حق‌ستیزی به وجود می‌آورد. هرچند نمی‌توان گفت همه یهودیان در طول تاریخ این‌گونه بوده‌اند، چراکه یهودیانی در گذشته و حال با این اندیشه مخالف بوده‌اند، اما به هر حال در مقاطعی از تاریخ این اندیشه رواج داشته است. برخی از یهودیان معاصر منشأ این اندیشه را کتاب تلمود می‌دانند^۲ که مربوط به قبل از اسلام است.

در آیه دوم، اهل کتاب به دو دسته تقسیم شده‌اند. برخی از آنان امانت را هر مقدار هم که زیاد باشد به صاحبش بر می‌گردانند، اما دسته دوم امانت را، حتی اگر اندک باشد، بر نمی‌گردانند و اساساً بر خود لازم نمی‌دانند که امانت غیر همکیش خود را به صاحبش برگردانند. قرآن مجید امور اخلاقی از قبیل رد امانت و وفای به عهد را از ویژگی‌های مؤمنان می‌داند^۳ و آن را در این آیه معیاری برای رده‌بندی پیروان ادیان قرار داده است. مفسران از این آیه برداشت کرده‌اند که مقصود از کسانی که بر خود لازم نمی‌دانند که امانت را باز گردانند همان یهودیان بوده‌اند^۴؛ دنباله آیه نیز که می‌گوید امی‌ها بر ما راهی ندارند، مؤید همین برداشت است.

آیه می‌فرماید کسانی که امانت را باز نمی‌گردانند، برای این کار به دلیلی شرعی متمسک می‌شدند و آن اینکه شرعاً بر ما لازم نیست که امانات آنان را باز گردانیم «قالوا

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک: «قوم یهود، از برگزیدگی تا نژادپرستی»، فصلنامه هفت آسمان، ش ۲۲، از همین نویسنده.

۲. رک: اسرائیل شاهاک، تاریخ یهود - مذهب یهود، ص ۱۹۰-۲۲۴.

۳. رک: المؤمنون: ۸. ۴. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۲۶۱.

لیس علينا فی الامین سبیل». کلمه «سبیل» در آیات دیگر قرآن مانند «ما علی المحسنین من سبیل» به همین معناست.^۱ پس آنان با یک وجه شرعی که آن را حکم خدا می دانسته اند چنین عملی را انجام می دادند و شاهد آن این است که در دنباله آیه آمده است که آنان بر خدا دروغ می بندند. در دنباله آیه آمده است که آنان می دانند که حکم خدا این نیست.

برخی از مفسران بر آن رفته اند که آنان این سخن را به کتب مقدس خود استناد می داده اند ولی در متون مقدس آنان نیست.^۲ اما در خود تورات فقره ای وجود دارد که گویا رد نکردن امانتِ پیروان دیگر ادیان را مجاز می شمارد. حضرت موسی در شب فرار بنی اسرائیل از مصر به دستور خدا از بنی اسرائیل می خواهد که از همسایگان قبطی خود هرچه می توانند زیورآلات و اشیای قیمتی بگیرند تا هنگام فرار با خود ببرند، و آنان نیز چنین می کنند.^۳ همچنین نویسنده ای یهودی موارد متعددی را نقل می کند که یهودیان بر اساس کتاب تلمود خود را مجاز می دانند که مال دیگران را باز نگردانند و از این جهت شرعاً مسئول نیستند.^۴ البته نویسنده ای دیگر می گوید با اینکه موارد زیادی در تلمود یافت می شود که رعایت اخلاق نسبت به غیریهودیان لازم نیست، اما موارد مخالف آن نیز وجود دارد؛ مانند این عبارت که «دزدیدن مال یک غیریهودی عملی شنیع تر است تا دزدی از یک یهودی، زیرا سرقت مال یک غیریهودی شامل گناه عظیم بی حرمتی به نام خدا نیز می شود» (توسیفتا با واقها، ۱۰: ۱۵).^۵ اما باز نویسنده یهودی دیگری می گوید نگاه تلمود نسبت به غیریهودیان بسیار منفی است و اصولاً غیریهودیان در قرون وسطا پایین تر از یهودیان و در حد حیوان انگاشته می شده اند. رعایت اصول اخلاقی در برخورد با آنان مطلوبیت ذاتی نداشته و حداکثر تا جایی باید رعایت شود که باعث دشمنی و نزاع نشود.^۶

۱. رک: فطر رازی، پیشین، ج ۷، ص ۱۱۳.

۲. رشیدرضا، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۹؛ محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳. رک: سفر خروج، ۳۶: ۳۵: ۱۲.

۴. اسرائیل شاهاک، تاریخ یهود - مذهب یهود، ص ۱۹۰-۲۱۰.

۵. ا. کهن، گنجینه ای از تلمود، ص ۲۳۳.

۶. ال. انترمن، باورها و آیین های یهودی، ترجمه حمیدرضا فرزین، ص ۳۴۸.

به هر حال آنچه از این دو آیه درباره معیار رده‌بندی پیروان ادیان برداشت می‌شود نه اصول ظاهری، بلکه میزان تسلیم‌بودن در مقابل حقیقت، گردن‌کشی نکردن در مقابل آن و نیز رعایت اصول اخلاقی نسبت به همه انسان‌هاست. برتر دانستن خود یا قوم خود موجب استکبار و گردن‌کشی انسان در مقابل حق و حقیقت می‌شود. فخر فروشی و خود را برتر و بالاتر دانستن ضد ارزش است و تنها تسلیم‌شدن در مقابل حق و خداست که همه ارزش‌ها را در پی دارد.^۱

در پایان این بخش باید به این نکته اشاره کنیم که قرآن مجید در دو آیه فوق یهودیان زمان ظهور اسلام را مطرح می‌کند. هرچند ممکن است کسی برداشت کند که ناهنجاری یهودیان ناشی از ناهنجاری یهودیت بوده است؛ اما هرگز نباید از آیات نتیجه گرفت که در سراسر تاریخ و در سراسر جهان یهودیان ضرورتاً ناهنجاری اخلاقی دارند، یا مسیحیان حتماً بهتر از یهودیان هستند. کما اینکه در خود قرآن درباره بنی اسرائیل آمده است «و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون»؛ و از قوم موسی گروهی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق، دادگری می‌ورزند. (اعراف: ۱۵۹) در قرآن آیاتی نیز در مذمت عالمان مسیحی آمده است که نشان می‌دهد آنان یک موضوع عقلانی و روشن را، یعنی اینکه عیسی مسیح انسانی مانند دیگر انسان‌ها و مخلوق خداست، نمی‌پذیرفتند و عیسی را خدا می‌دانستند و زیر بار هیچ استدلالی نمی‌رفتند. قرآن مجید به پیامبر می‌فرماید با این عالمان مسیحی مباحله کن و تو و آنان همراه با عزیزانتان بیایید و از خدا بخواهید که هر کس به‌عمد زیر بار حق نمی‌رود هلاک گردد.^۲ حق برای آن عالمان مسیحی روشن شده بود ولی به آن‌گرددن ننهاد و حق را کتمان کردند و از آنجا که می‌دانستند که بر حق نیستند به مباحله تن ندادند. این دو نمونه نشان می‌دهد که نباید آنچه در مورد دشمنی یهودیان و استکبار آنان و دوستی مسیحیان و تسلیم‌بودن آنان در مقابل حق و حقیقت مطرح شد عمومی و همه‌جایی دانست.

در جمع‌بندی این بحث باید بگوییم قرآن ادیان مختلف را بر این اساس دسته‌بندی می‌کند که چه میزان مردم را به حق‌پرستی و تسلیم در مقابل حق و حقیقت دعوت می‌کند. پیروان ادیان مختلف را نیز بر همین اساس، یعنی تسلیم‌بودن در مقابل حق، دسته‌بندی می‌کند، که البته این تسلیم‌بودن گاهی در اعتقادات است و گاهی در اعمال.

د) پیروان یک دین یکسان نیستند

در بخش قبل سخن در این بود که قرآن مجید چه معیاری برای رده‌بندی پیروان ادیان مختلف دارد که البته همان معیار برای رده‌بندی خود ادیان نیز به کار می‌رود. در این بخش سخن این است که قرآن مجید همه پیروان یک، دین را نیز یکسان نمی‌انگارد و طبق معیار خود آنها را دسته‌بندی می‌کند. اما قرآن پیروان یک دین را طبق چه معیار و ملاکی دسته‌بندی می‌کند؟

قبلاً گذشت که نگاه قرآن به ادیان دیگر نگاه مثبت است و به جای اینکه کلیت دین را باطل نشان دهد، به میزانی از حقانیت که در این ادیان است توجه می‌کند و سپس موارد باطل را گوشزد می‌کند. قرآن مجید دین حق و کامل را اسلام می‌داند و از پیروان دیگر ادیان می‌خواهد که به اسلام ایمان آورند؛ اما به هر حال کسانی ایمان نمی‌آورند و به دین خود باقی می‌مانند. قرآن مجید دربارهٔ اینها داوری می‌کند و بین آنها درجاتی قائل می‌شود.

اگر در بخش قبل گفته شد که معیار اصلی و اساسی حق‌پرستی و تسلیم حق بودن است، این معیار در درون یک دین نیز صادق است. اگر فردی واقعاً حق‌پرست است و به این گمان بر دین خود باقی مانده است که آن را حق و حقیقت می‌داند، پس باید صادقانه به دین خود پای‌بند باشد. قرآن مجید اهل کتاب را یکسان و مساوی به حساب نمی‌آورد و می‌فرماید:

همه آنان یکسان نیستند. از میان اهل کتاب، گروهی درست‌کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند. به خدا و روز قیامت ایمان دارند؛ و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند؛ و در کارهای نیک شتاب می‌کنند، و آنان از شایستگانند. و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز دربارهٔ آن ناسپاسی نبینند و خداوند به حال تقواییشان داناست. (آل عمران: ۱۱۳-۱۱۵)

در آیات دیگری اصل اینکه در میان یهودیان و مسیحیان و صابثان ایمان به خدا و روز قیامت و نیز اعمال صالح وجود دارد و همین باعث نجات و رستگاری آنان می‌شود مورد تأیید قرار گرفته است.^۱ آیه‌ای دیگر می‌گوید که «در میان قوم موسی جماعتی هستند که

به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند» (اھراف: ۱۵۹) در برخی از آیات اهل کتاب به دو دسته تقسیم شده‌اند: «منھم امة مقتصده و کثیر منھم ساء ما یعملون»؛ از میان آنان گروهی میانه‌رو و معتدل هستند و بسیاری از ایشان بدرفتاری می‌کنند. (مائده: ۶۶)

قرآن مجید در آیاتی اعمال ناپسندی را به بسیاری از اهل کتاب، و نه همه، نسبت می‌دهد.^۱ قرآن این نکته را حتی در رابطه با دانشمندان یهودی و روحانیان مسیحی رعایت می‌کند و می‌فرماید: «بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند، و آنان را از راه خدا باز می‌دارند» (توبه: ۳۴)

۵) پافشاری بر حق و حفظ مرزهای بین حق و باطل

این نوشتار را با نکته‌ای دیگر از منطق قرآن پایان می‌دهیم و آن اینکه هرچند قرآن به ادیان دیگر نگاهی مثبت دارد و به همگرایی توصیه می‌کند، اما هرگز اجازه نمی‌دهد که پیامبر و مؤمنان در برابر بخش باطل دیگر ادیان و خرواسته‌های باطل آنان تسلیم شوند. در واقع قرآن حریم محکمی بین حق و باطل قرار داده است و مماشات با باطل را اجازه نمی‌دهد:

ولن ترضی عنک الیھود و لالنصارى حتى تتبع ملتھم قل ان ھدی اللھ هو الھدی و لئن اتبعت اھواءھم بعد الذی جائک من العلم ما لک من اللھ من ولی و لانصیر؛ و هرگز یهودیان و مسیحیان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: «در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت است.» و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت. (بقره: ۱۲۰)

پس همگرایی هرگز به معنای مماشات با باطل و تسلیم شدن در مقابل آن نیست و خدا حتی پیامبر را از این کار به شدت باز می‌دارد و نسبت به عواقب آن به او هشدار می‌دهد. معروف‌ترین آیه‌ای که در آن قرآن اهل کتاب را به همگرایی دعوت می‌کند آیه «بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را

نپرستیم و...» است؛ اما در آخر همین آیه آمده است که «پس اگر از این پیشنهاد روی گردانند»، بگوئید: «شاهد باشید که ما مسلمانییم» تسلیم حقیقت هستیم» (آل عمران: ۶۴) اگر آنان به هیچ روی حاضر نشدند که در مقابل حق تسلیم شوند، مؤمنان به هیچ وجه نباید در مقابل باطل تسلیم شوند. وقتی همه تلاش‌ها برای دعوت انسان‌ها به سوی حق صورت گرفت اما باز هم عده‌ای که با حق عناد دارند تسلیم نشدند یک راه بیشتر برای مؤمنان باقی نمی‌ماند و آن اینکه راه خود را جدا کنند؛ همان کاری که خدا به پیامبرش توصیه کرده است:

بگو: «ای کافران،

آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم.

و آنچه می‌پرستم، شما نمی‌پرستید.

و نه آنچه پرستیدید من می‌پرستم.

و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید.

دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.» (کافرون: ۱-۶)

و) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

قرآن مجید در سنجش عقاید و اعمال پیروان دیگر ادیان منطبق و معیاری مخصوص به خود دارد، منطبق و معیاری که با منطبق و معیار متعارف - که عقاید و اعمال دیگران را یکسره باطل می‌داند و تنها در پی یافتن نقاط ضعف است - بسیار متفاوت است. نگاه قرآن یک نگاه مثبت است؛ قرآن تلاش می‌کند تا سخن حقی که بین همه ادیان مشترک است روشن شود و این حق مبنا و اساس گفت‌وگو قرار گیرد. قرآن مجید نه تنها عقاید و اعمال پیروان دیگر ادیان را یکسره باطل نمی‌داند، بلکه آنها را بر اساس میزان حق‌پرستی عملی و اعتقادی‌شان، و نه اصول ظاهری، دسته‌بندی می‌کند. معیار قرآن بر اساس برای دسته‌بندی پیروان یک دین نیز همین حق‌پرستی است. منطبق و معیار قرآن مجید می‌تواند در عصر حاضر به نزدیکی و گفت‌وگوی بین ادیان مختلف کمک کند و در واقع این بهترین منطقی است که می‌تواند خصومت و ستیزه‌جویی را به همگرایی و گفت‌وگو تبدیل کند.

کتاب نامه

قرآن مجید

- ابن حیون، نعمان ابن محمد، دعائم الاسلام، قاهره: دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
- آ. کهن، گنجینه ای از یهود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
- آگریدی، جوان، مسیحیت و بدعت ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷.
- الدر، جان، باستان شناسی کتاب مقدس، ترجمه سهیل آذری، تهران: نور جهان، ۱۳۳۵.
- بهار، مرداد، ادیان آسیایی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۵۷.
- رشیدرضا، محمد، المنار، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۴۲ق.
- شاهاک، اسرائیل، تاریخ یهود - مذهب یهود، ترجمه مجید شریف، تهران: چاپ بخش، ۱۳۷۶.
- شهزادی، رستم، زرتشت و آموزش های او، تهران: سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۷۱.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین.
- فخر رازی، التفسیر الکبیر...، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
- کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس ایران
- میلر، و. م.، تاریخ کلیسای قدیم، ترجمه علی نخستین، حیات ابدی، ۱۹۸۱.



شپوهنځي ښوونځي ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني